

جایگاه دین در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

دکتر محمد مشکات^۱، اقبال امیری^۲، علی خواجه^۳

چکیده

توسعه سیاسی امروزه به عنوان یکی از بحث‌های محوری در توسعه همه جانبه در سطح جهانی مطرح است، به گونه‌ای که عده‌ای توسعه‌یافتگی اقتصادی برخی از کشورها را با وجود امکانات مادی مناسب برای توسعه، معلول توسعه یافتگی سیاسی قلمداد می‌کنند. برخلاف جهان مسیحیت، در اندیشه اسلامی، دین و سیاست کاملاً با هم آمیخته‌اند و نخستین جامعه اسلامی با تاسیس حکومت اسلامی آغاز گردید. در نتیجه از دیدگاه اسلامی، حذف دین یا نگرش منفی به آن در فرایند توسعه سیاسی پذیرفتنی نیست. نگرش منفی به دین، مبتنی بر تحولات مسیحیت غربی است. در دیدگاه اسلامی، دین نه تنها مانع توسعه سیاسی نیست، بلکه تسهیل کننده و زمینه‌ساز آن نیز هست. جمهوری اسلامی به عنوان الگویی از حکومت اسلامی که اصول و معیارهای آن برگرفته از منابع اسلامی است و قانون اساسی که آئینه‌ی تمام‌نمای آن است، نهادهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران را تبیین می‌کند، حاوی اصولی است که می‌تواند فرایند توسعه سیاسی را تسهیل نماید. در این نوشتار، ابتدا به تعاریف دین و توسعه سیاسی پرداخته‌ایم سپس راهکارهای توسعه سیاسی و جایگاه دین در آن را بررسی کرده، در ادامه به جایگاه توسعه سیاسی در اسلام و در نهایت جایگاه دین در توسعه سیاسی ایران را بر اساس اصول قانون اساسی تبیین کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: دین، توسعه، توسعه سیاسی، ایران.

(۱) استادیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

(۲) کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان Eghbal.amiri@gmail.com

(۳) کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

مقوله توسعه یکی از اصلی‌ترین مباحثی است که از دهه ۱۹۶۰ به دغدغه‌ی اصلی کشورهای جهان سوم و برخی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تبدیل شد. تلاش کشورهای جهان سوم برای دستیابی مطلوبیت‌های مادی زندگی غربی باعث شد که تعبیر «کشورهای در حال توسعه» بر آن‌ها اطلاق گردد. هدایت اصلی برنامه‌های نوسازی (Modernization - که قرابت نزدیکی با مقوله‌ی (Development) دارد - در جهان سوم توسط کشورهای غربی به خصوص آمریکا برای کاستن از ضریب موفقیت انقلاب‌های کمونیستی صورت گرفته بود. بر همین اساس آنچه عموماً در این گونه کشورها و به ویژه در ایران جریان پیدا کرد، توسعه‌ای وابسته و نامتناسب با زمینه‌های بومی و داخلی بود (اختر شهر، ۱۳۷۶: ۱۳).

به اعتقاد نظریه‌پردازان نوسازی، هر آنچه بوی سنت می‌داد، بایستی دور ریخته می‌شد و کشورهای توسعه نیافته (اعم از اسلامی و غیراسلامی) می‌بایست به نوسازی جوامع خویش بر اساس الگوهای غربی می‌پرداختند. در نظر این عده طبیعتاً مذهب و دین نیز که رنگ و بوی سنتی دارند، باید در فرآیند توسعه و نوسازی به حاشیه رانده می‌شدند. همان‌گونه که در رژیم پهلوی این گونه شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی عده‌ای از متفکران و روشنفکران مذهبی در ایران و دیگر کشورهای در حال توسعه، کم‌کم نظریه توسعه و نوسازی غربی را نقد کردند، به گونه‌ای که در سه دهه اخیر این نظریه که توسعه در ابعاد مختلف آن (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) باید بر اساس تفکر اسلامی صورت پذیرد، تبدیل به گفتمان غالب شده است.

امروزه توسعه سیاسی به عنوان یکی از ابعاد توسعه به شمار می‌رود به طوری که عده‌ای بر این باورند که توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی امکان‌پذیر نمی‌باشد. اگر در ابتدای دهه ۶۰ میلادی بیشتر بعد اقتصادی توسعه مورد توجه بود، امروزه به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران و ابطال نظریه «افیون بودن دین برای توده‌ها» بعد از چالش جدی دین با سکولاریسم، ابعاد دیگر توسعه نیز مورد اقبال قرار گرفت که مهم‌ترین آن‌ها، نقش دین و معنویت در توسعه بود (اختر شهر، ۱۳۷۶: ۱۳).

توسعه سیاسی یک مفهوم غربی است که بر مبنای مولفه‌های مدرنیسم شکل گرفته است و اگر بخواهد در فرهنگ ما مطرح شود ناگزیر خواهد بود تن به پالایش و تحول بدهد به این معنا که بسیاری از مولفه‌های غربی خود را از دست داده و مولفه‌های بومی پیدا کند آن وقت این مسئله پیش می‌آید که آیا امکان چنین بومی‌سازی وجود دارد یعنی آیا ماهیت توسعه سیاسی تن به تحول و پالایش بر مبنای تفکر اسلامی می‌دهد یا خیر؟

هدف نگارندگان در این مقاله پاسخ به این سؤال است که، آیا میان توسعه سیاسی و حکومت دینی می‌توان نسبیتی یافت؟ آیا دین یا حکومت دینی و یا جامعه دینی، با این اصطلاح قابل جمع‌اند یا با هم در تضاد و ستیز می‌باشند؟

فرض این تحقیق این است که توسعه سیاسی می‌تواند بر مبنای تفکر اسلامی شکل بگیرد و میان توسعه سیاسی و حکومت دینی هیچ‌گونه تضاد و ستیزی وجود ندارد. زیرا توسعه سیاسی بر مبنای تفکر اسلامی در فرض ما دارای دو عنصر اصلی و محوری است (۱) بُعد مشارکت مردمی (۲) بُعد مشروعیت الهی. آنچه که در این ساختار بُعد اول توسعه سیاسی را تأمین می‌کند مشارکت مردمی است و بُعد دوم را نظریه ولایت فقیه و آن چیزی که نظریه مردم سالاری دینی را به عنوان سخن جدید در دنیای مدرن مطرح می‌سازد همین رکن دوم است.

با این توضیح هدف از این تحقیق نیز روشن می‌شود. هدف ما از این نوشتار پاسخ به سوالات مزبور و هم چنین تبیین ارتباط بین حکومت دینی و توسعه سیاسی خواهد بود.

در این مقاله برای بحث از توسعه سیاسی و رابطه آن با اندیشه دینی و یا تبیین جایگاه توسعه در اندیشه دینی، به بررسی مفهوم توسعه سیاسی، تبلور یافته در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خواهیم پرداخت.

مفهوم شناسی

پژوهش و تحقیق در هر مسئله اقتضاء می‌کند که قبل از داوری به تبیین مفاهیم و اصطلاحات بپردازیم:

الف) دین

در مورد معنای لغوی دین، دکتر محمد معین در فرهنگ خود چنین می‌نویسد: «دین واژه‌ای مشترک بین ایرانی و سامی است» و سپس معنای متعددی برای آن ذکر می‌کند از جمله: (۱) آیین، کیش که جمع ادیان است (۲) راه روش (لسان العرب، ج ۱۳: ۶۹). دین معادل واژه «Religion» در زبان انگلیسی می‌باشد. برای دین تعاریف متعددی ذکر شده است. پیش از آنکه تعریف خود را از دین مشخص کنیم در آغاز به چند نمونه تعریف درباره دین توجه می‌کنیم:

«ویلیام جمیز» که یک روان‌شناس است می‌نویسد: «مذهب عبارت است از تأثیرات و احساسات و رویدادهایی که برای هر انسانی در عالم تنهایی و دور از همه بستگی‌ها برای او روی می‌دهد. به طوری که انسان از این مجموعه می‌یابد که بین او و آن چیزی که آن را «امر خدایی» می‌نامد رابطه برقرار است» (ویلیام، ۱۳۵۶: ۶).

علامه طباطبایی می‌نویسد: «دین عبارت است از مجموعه‌ای از معارف مربوط به

مبدا و معاد و قوانینی اجتماعی از عبادات و معاملات که از طریق وحی و نبوت به بشر رسیده است (طباطبایی، جلد ۲: ۴۰۵) و در جایی دیگر می‌فرماید: «دین روشی مخصوص در زندگی است که صلاح دنیا را که به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تامین می‌نماید» (همان، ج ۳: ۱۸۷).

دکتر سریع‌القلم می‌گوید: «دین مجموعه‌ای از اصول پایدار و ابدی است که بر اساس فطرت از طرف خداوند به بشریت ارائه شده است، بنابراین دین مکتبی است برای هدایت و سعادت انسان» (سریع‌القلم: ۱۷).

دکتر مجتبی‌وی می‌گوید «جامعه‌شناسان دین را به معنای عام آن در نظر می‌گیرند آن‌ها معتقدند که دین عبارت است از اولاً اعتقاد به امور غیبی ثانیاً انجام اعمال و مناسک و عبادات» وی سپس ادامه می‌دهد اگر بخواهیم برای اهل دینت این مسئله را بازگو کنم باید بگویم که: «دین عبارت است از دستورهایی از طرف خداوند که برای راهنمایی بشر فرستاده شده و این دستورات شامل چند قسمت می‌شود؛ ۱) اعتقادات یعنی ایمان به مبدا و پیامبران ۲) انجام تکالیف و وظایف اخلاقی ۳) احکام و دستورهای عملی و سپس می‌افزاید از طرف دیگر می‌توانیم دین را به معنای عام آن با عنوان فطری بودن هم مورد بررسی قرار دهیم. دین از این جهت یعنی دلبستگی و ارتباط انسان‌ها با آفریننده و نگهدارنده موجودات است که هم آفریننده است و هم ناظر بر اعمال انسان‌ها» (مجموعه مقالات اولین همایش اسلام و توسعه، ۱۳۷۶: ۱۸۷).

نویسندگان کتاب عقل و اعتقاد دینی نیز تعاریف متعدد و متنوعی از دین را نقل و بررسی می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که تعریف دین کاری دشوار است (پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶: ۲۲-۱۸). شاید وجه این دشواری آن است که یافتن قدر جامعی بر همه ادیان در هر گونه تعریف برای واژه دین لازم است. اما نظر به آنکه مقصود ما از دین در این مقاله در خصوص دین اسلام است تعریف دین کار چندان دشواری نیست بنابراین از میان همه تعاریف، رأی علامه طباطبایی را بر می‌گزینیم زیرا آن را نسبت به همه تعاریف به ماهیت دین اسلام نزدیک‌تر می‌یابیم.

ب) توسعه سیاسی

در یک تعریف کلی از توسعه می‌توان گفت توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر می‌باشد. ویژگی‌های توسعه (۱) توسعه‌جریانی پویا است (۲) رشد مداوم و پویا در آن لحاظ شده است (۳) همه جانبه است و اختصاص به توسعه اقتصادی ندارد (۴) هدفدار است و محور آن انسان و کمال اوست (۵) پدیده‌ای اجتماعی است و تابع نظام خلقت (عیسوی، ۱۳۷۶: ۲۱۷).

توسعه سیاسی که یکی از زیرشاخه‌های توسعه می‌باشد دارای تعاریف متفاوتی است از جمله در تعریفی که توسط هانتینگتون ارائه شده است او مفهوم توسعه سیاسی را

بر اساس صنعتی شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار داده و بر این اعتقاد است که آنجا که در فرآیند توسعه سیاسی تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند، نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی روبرو خواهد شد و امکان دارد، پاسخ جامعه به این نابسامانی به شکل انقلاب تجلی کند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۳۵).

«لوسین پای» یکی از نظریه‌پردازان این حوزه، توسعه سیاسی را افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی و نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند (قوام، ۱۳۷۱: ۱۰-۹).
 غلامرضا علی بابائی در فرهنگ سیاسی آرش در تعریف توسعه سیاسی می‌نویسد: «افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه می‌باشد. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی همراه است (علی بابایی، ۱۳۸۲: ۲۰۴).
 توسعه سیاسی وقتی حاصل می‌شود که:

اولاً گروه‌ها و نیروهای اجتماعی گوناگون بتوانند به علایق و منافع خود از نظر سیاسی سازمان بدهند ثانیاً در درون ساخت سیاسی نهادهای گوناگونی توسعه یافته باشند و حکومت بر اساس پیچیدگی و گستردگی نهادهای سیاسی بتوانند به تلفیق علایق و منافع گوناگون بپردازد. هم چنین روش‌های مسالمت‌آمیزی را برای حل اختلافات و منازعات پدید آمده باشد و از جمله روش‌هایی برای دست به دست شدن قدرت سیاسی در بین گروه‌ها و نیروهای گوناگون وجود داشته باشد. در نتیجه با گسترش نهادها، سیاست اساساً غیرشخصی و باثبات گردد و امکان اعمال خشونت سیاسی در وجوه گوناگون آن کاهش یابد. ثالثاً در درون نهادهای سیاسی مستقر مجال مشارکت و رقابت سیاسی مستمر و مسالمت‌آمیز وجود داشته باشد.

توسعه سیاسی مستلزم آن است که کنترل بر منابع و وسایل قدرت در جامعه در میان گروه‌های مختلف و در بین حکومت و گروه‌های مختلف توزیع شده باشد. وقتی تنها حکومت بر کلیه منابع مورد نظر سلطه داشته باشد، احتمال رقابت به حداقل کاهش می‌یابد. وضعیت توتالیتری وضعیتی است که در آن هر دو دسته منابع مورد نظر تحت انحصار حکومت قرار می‌گیرند. اما در حکومت اقتدارگرا اگر چه منابع خشونت‌آمیز در انحصار حکومت است اما منابع دیگر به نحو گسترده‌تری توزیع می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱-۱).

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان توسعه سیاسی را این گونه تعریف کرد؛ گسترش مشارکت همگانی برای پاسخ گفتن به نیازهای مربوط به (۱) توسعه اقتصادی (۲) ورود طبقات و گروه‌های اجتماعی جدید به میدان فعالیت سیاسی (۳) انفکاک نهادها و نقش‌های سیاسی برای فراهم کردن زمینه این مشارکت و تامین کارایی نظام در حل دشواری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که پیش روی نظام قرار می‌گیرد (اخترشهر، ۱۳۷۶: ۱۰۳).

راهکارهای توسعه سیاسی در غرب

سیاست‌شناسان و سیاست‌مداران غربی راهکارهای را برای توسعه سیاسی ارائه کرده اند که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

۱) برگزاری انتخابات نشانه‌ی آشکار مردم سالاری است مردم از طریق انتخاب نماینده اراده‌های خود را در جامعه اعمال می‌کنند.

۲) افزایش مشارکت سیاسی، از طریق افزایش رقابت.

در تلقی کلاسیک از دموکراسی، حکومت دموکراتیک صرفاً براساس رای اکثریت و رویکرد عمومی به صاحبان قدرت تعیین می‌شد. اما تجارب قرن حاضر از حکومت‌های توتالیتر مبتنی بر رأی اکثریت (فاشیسم، نازیسم و کمونیسم) نشان داد که ارائه تعریف و تفسیری نو از دموکراسی لازم است. از این رو گفته‌اند که مشارکت سیاسی مردم را نباید تنها در افزایش آراء جستجو کرد؛ بلکه با فعال‌تر شدن گروه‌های اجتماعی و درگیر شدن جدی آن‌ها در رقابت سیاسی است که جنبه‌ی دموکراتیک بودن یک نظام آشکار می‌شود.

۳- تأسیس احزاب سیاسی و افزایش کمی مطبوعات و رسانه‌های گروهی تجربه نشان داده است که صرف وجود نهادهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی کشورها نمی‌تواند ضامن مطمئنی برای نظارت بر اقتدار سیاسی و مانع شدن از تمامیت طلبی آن‌ها باشد. بدین ترتیب غربی‌ها، نهادهایی نظیر احزاب، مطبوعات و رسانه‌های گروهی را عامل مهمی برای تامین این هدف می‌نامند. زیرا این گروه‌های اجتماعی می‌توانند افعال و اعمال دولت و دیگر گروه‌های ذی نفوذ در اجتماع را از طریق اطلاع رسانی و انتقاد زیر نظر نظر بگیرند و به شفافیت جو سیاسی کمک کنند و بدین صورت مانع از خودکامگی اقتدار سیاسی شوند (واعظی، بی تا: ۱۱۹).

۴- عضویت در گروه‌های سیاسی و انجمن‌ها

جامعه‌ی غرب به مفهوم «شهروندی» اکتفا نمی‌کنند بلکه افراد را به عضویت در گروه‌ها و انجمن‌ها تشویق می‌کند. عضویت در گروه و صنف بر اساس علایق و منافع

فردی، ابعاد گسترده‌ای به مشارکت سیاسی- اجتماعی می‌دهد و به نظر غربی‌ها، جامعه را در مقابل توده‌ای، ذره‌ای شدن و آفات آن از قبیل بسیج عمومی و ایدئولوژی شدن حفظ می‌کند (واعظی، بی تا: ۱۲۲).

۵- سکولاریسم (جدایی دین از سیاست)

۶- نوگرایی و ملی‌گرایی به عنوان بنیادهای وحدت و بسیج در اجتماع

۷- آزادی فردی در مالکیت و تشویق به مصرف‌گرایی در جامعه در اقتصاد (مولانا، ۱۳۸۲: ۱۳۲).

۸- توانمندی دولت‌ها در حل بحران

«لوسین پای»، نظامی را توسعه یافته می‌شناسد که توانسته باشد بر بحران‌های ذیل فایق‌اید: مانند بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران نفوذ، بحران ادغام و بحران توزیع (بدیع، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۲).

توسعه سیاسی غربی و ارتباط آن با دین

یکی از راهکارهای توسعه سیاسی در غرب، سکولاریسم یا جدایی دین از سیاست است. در غرب یک نگرش منفی نسبت به دین وجود دارد که این نگرش منفی مبتنی بر تحولات مسیحیت غربی است. در غرب جریان‌اتی اتفاق افتاد که موجب شده، نگرش «آخرت خواهی» به نگرش «دنیا خواهی» چه در شکل ماتریالیسم فلسفی و چه به صورت ماتریالیسم اخلاقی تبدیل شود. این جریان نیرومند دنیا خواهی مبدأ هستی‌شناختی سکولاریسم است و این واژه به معنای اعتقاد به اصالت امور دنیوی است که با غفلت از غیب و حقیقتی که محیط بر عالم و آدم است، جلوه می‌یابد و باعث شده که هم کلیسا را به نحوی از متن زندگی به انزوا بکشاند و هم اصلاح‌گران دینی را در نیل به هدف اصلی شان که تقویت کتاب مقدس و مبانی ایمان دینی بود، ناکام گذاشت (اخترشهر، ۱۳۷۶: ۱۱۵).

جهان و بویژه غرب در نتیجه رنسانس و انقلاب علمی، توانست گام در جهت توسعه و پیشرفت هر چه سریع‌تر گذارد. به این معنی که کاهش قدرت کلیسا به عنوان مرکز دینی مسیحیت و استقبال غرب از سکولاریسم تأثیر به‌سزایی در تسریع روند توسعه و پیشرفت همه جانبه غرب داشت.

در واقع با سپری شدن قرون وسطی و دوره حاکمیت کلیسا و آغاز دوره رنسانس و شکوفایی علوم تجربی در اروپا، رفته رفته تفکر سکولاریسم و دنیاگرایی در اذهان بسیاری از دانشمندان و متفکرین غربی شکل گرفت، به گونه‌ای که عده‌ای تنها راه رشد و ترقی انسان را نفی دین و حذف آن از صحنه‌ی زندگی بشر می‌دانستند و دین را مانعی بسیار جدی بر سر راه توسعه و تکامل جامعه انسانی می‌شمردند.

شکی در این نیست که وقوع رنسانس در غرب گامی بلند در جهت دستیابی جهان به پیشرفت‌های فراوان بود لیکن در کالبدشکافی و ریشه‌یابی این مساله در می‌یابیم که مسیحیت و دین در آن زمان وسیله‌ای در دست افراد خاصی برای رسیدن به اهداف و حفظ و افزایش قدرت آن‌ها بود و بدین منظور مسیحیت مورد تحریفات زیادی قرار گرفت و کلیسا از هر گونه حرکت علمی، اجتماعی و یا سیاسی که احساس می‌کرد که به منافع آن لطمه وارد می‌نماید به اسم دین با آن مخالفت کرده و آنرا منکوب می‌نمود به نحوی که دنیا شاهد این بود که اندیشمندان و چهره‌های بزرگ علمی جهان آن روز به فرمان صاحب منصبان کلیسا و به جرم مخالفت با دین و یا به دلایل واهی دیگر به آتش غضب آنان می‌سوختند و یا مجبور به توبه و کتمان حقایق می‌گشتند.

عده‌ای همچون آگوست کنت، پدر جامعه‌شناسی نوین، دین را مربوط به دوره‌ی طفولیت زندگی بشر قلمداد می‌کردند و عصر رنسانس را آغاز خردگرایی و پایان عصر دین اعلام نمودند. عده‌ای دیگر از جامعه‌شناسان نیز برای دین، منشاء‌ی هم‌چون ترس، جهل و... قائل شدند و در نتیجه با وجود علم و تکنولوژی و بالندگی عقل انسان عصر رنسانس و پس از آن، انسان صنعتی، دیگر جایی برای دین در صحنه زندگی نمی‌دیدند و دینداری را مساوی با جهل‌پرستی و خرافه‌پرستی و عاملی ضد توسعه و تکامل انسان اعلام کردند.

آن دسته از جامعه‌شناسان دیگر که شیفته‌ی تحلیل تک عاملی تاریخ و تحولات تاریخی بودند، موتور محرکه تاریخ را عواملی دیگری غیر از دین، همچون نژاد، جغرافیا و... می‌دانستند. مثلاً کارل مارکس، جامعه‌شناس آلمانی تنها عامل تحولات اجتماعی را عامل اقتصادی می‌دانست و معتقد بود که کلیه امور را می‌توان به رو بنا و زیر بنا تقسیم کرد. وی بر این نظر بود که زیربنای هر گونه تغییر و تحول در زندگی بشر، عامل اقتصاد و شیوه تولید و روابط حاکم بر تولید می‌باشد و امور دیگر از قبیل فرهنگ، دین، آداب و رسوم، هنر، ادبیات و... همه رنگ طبقاتی داشته و روبنا را تشکیل می‌دهند و با تغییر شیوه تولید و روابط حاکم بر آن، کلیه روبناها نیز تغییر خواهد کرد. از این دیدگاه، دین به عنوان افیون توده و عامل مخدری است که همیشه توسط طبقه زبردست و زورمدار برای تحمیل طبقه زبردست و استثمار آن به کار گرفته می‌شود (مجموعه مقالات اولین همایش اسلام و توسعه، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۵: ۱۹۰).

آنچه که بیشتر به عنوان نظریه غالب در میان آرا و نظریات اندیشمندان اروپایی مطرح است، این است که به طور کلی همه مذاهب، مانع توسعه هستند و گفته می‌شود: «گرچه نحوه تلقی مسیحیت از زندگانی در دوره قرون وسطی با طرز تلقی

مذاهب بودایی، کنفوسیوس، تائوئی، اسلام و هندو و سایر مذاهب یا فلسفه غیر غربی در بسیاری جهات یکسان نیست، ولی آثار عملی این عقاید و نظریات از نظر امور اقتصادی، به طوری که در جهان غرب استنباط کرده‌اند، کمابیش یکسان است» (الیاسی، ۱۳۵۹: ۵۳).

پس از رنسانس و با آشکار شدن تعارض آموزه‌های مسیحیت با عقل و علم، آن‌ها برای رفع چنین تعارضی از چهره‌ی آن درصدد برآمدند تا به تأویل و تحلیل غیرزبانی وحی روی آور شوند و با سمبلیک و شاعرانه خواندن زبان کتاب مقدس، قداست و حجیتی که در قرون وسطی از آن بهره‌مند بود، را از او بگیرند و در نتیجه هیچ نوع جایگاهی را برای دین در امور اجتماعی قائل نباشند (کرن فیلمن، ۱۳۷۵: ۱۳۷). جلال آل احمد در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران معتقد است: «اخلاقیاتی که محتوای اصلی مسیحیت است، جایی برای مبحث عقود و معاملات و سیاست ندارد...» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۷۷).

در مجموع می‌توان گفت از آن جایی که تفکر حاکم بعد از رنسانس نقشی برای دین در امور اجتماعی و بخصوص سیاسی قائل نبود و با حاکم شدن جریان سکولاریسم، دین مسیحیت عملاً در جریان توسعه سیاسی غربی جایگاه ندارد.

توسعه سیاسی در اسلام

الف) جایگاه توسعه در اسلام

هر چند توسعه، اصطلاح جدیدی است لیکن ما معادل آن را در اسلام با عنوان رشد و تکامل داریم. اسلام جریان نور و ظلمت را معرفی می‌کند که یکی سیر ولایت و بندگی خدا و دیگری سیر بندگی و اسارت نفس است. انسان‌ها نیز به اختیار خود به یکی از دو جریان می‌پیوندند. ولایت الهی نیز از مجرای ولی الهی جانشین بر حق و لیش جاری می‌شود و فاعلیت فاعل‌های کثیر به وحدت و انسجام فاعلیت ولی می‌انجامد و در نهایت، ولایت حق الهی بر باطل چیره می‌شود و سیر شتابگر تکامل در سه جنبه (روحی، ذهنی و علمی) جامعه انسانی را به سوی پرستش خداوند متعال به پیش خواهد برد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷: ۱۷-۱۶).

در نگاه اسلامی توسعه انسانی بر سایر شئون توسعه حاکمیت دارد و سایر ابعاد توسعه، تابعی از این محور خواهد بود. منظور از «توسعه انسانی» در این جا، ایجاد رشد در بعد باور، انگیزه، فرهنگ، اندیشه، رفتار و تحرک عینی از طریق توجه به دستورهای شرع است. در این نگرش، توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع بازتابی از توسعه انسانی است و تغییرات روحی، ذهنی و رفتاری آن به عنوان محور اصلی مطرح است پس از لحاظ دینی، توسعه انسانی بر توسعه سیاسی تقدم و تفوق دارد.

در واقع باید گفت آن چه انبیاء و اولیای الهی به دنبال آنند، توسعه انسانی است تا در پرتو این توسعه به قرب حضرت حق نایل شوند. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «مهم در نظر این است که انسان درست شود، اگر انسان درست شود، اگر انسان تربیت شد، همه مسایل حل است یک مملکت که دارای انسان مهذب است تمام مسائلش حل است انسان آگاه و مهذب همه ابعاد سعادت را برای کشور تامین می‌کند (امام خمینی، جلد ۷: ۱۵).

ب) اسلام و توسعه سیاسی

هر چند دنیای مدرن سعی کرد با از میان برداشتن مذهب مسیحیت از زندگی سیاسی، به توسعه و تحول برسد، ولی اسلام چنین نگرشی را در باره خود نادرست می‌داند. بر خلاف جهان مسیحیت، در اندیشه اسلامی دین و سیاست با هم کاملاً آمیخته‌اند و نخستین جامعه اسلامی با تأسیس حکومت اسلامی آغاز گردید. در نتیجه، حذف دین یا نگرش منفی به آن، در فرایند توسعه سیاسی جامعه اسلامی پذیرفتنی نیست. نگرش منفی به دین، مبتنی بر تحولات مسیحیت غربی است. در شرایطی که دین تحریف شده‌ی مسیحیت، سدی در مقابل علم و پیشرفت بود رنسانس توانست نجات‌بخش جهان گردد. اما نباید این تجربه تلخ را به همه جوامع، تفکرات، ادیان و حکومت‌ها نسبت داد. اسلام خود مخالف این گونه نگرش محدود به امور انسانی و مادی است و خود داعیه آزادی و علم آموزی را دارد. مویده این بیان این است که با آمدن اسلام و گسترش آن در بین جوامع، جهان شاهد افزایش دانشمندان و گسترش علوم بود و امروزه هیچ کس منکر خدمات شایان علمی مسلمین به جهان نیست و غرب به تقلید از جوامع اسلامی و در ادامه پیشرفت‌ها و اکتشافات دانشمندان مسلمان توانست که به این حد از توسعه علمی نائل آید. علوم انسانی و مطالعات فرعی

طرز تلقی مغرب زمین از اسلام نیز به مانند مسیحیت قرون وسطی است و همان طور که مسیحیت را مانع توسعه تلقی می‌کنند، اسلام را نیز مانع توسعه می‌دانند. از این رو ارنست رنان فرانسوی، علت توسعه نیافتگی جهان اسلام را مخالفت اسلام با پیشرفت و نوآوری و علم و صنعت می‌داند وی در کتاب «دانش و اسلام» چنین می‌نویسد: اسلام با پیشرفت‌های علمی و ترقیات صنعتی مخالف است و با دانش و فرهنگ سر ستیز دارد (فروغی، ۱۳۴۴: ۳۴).

در واقع بیش از دو قرن است که افکار غربی به دنیای اسلام صادر و تحمیل شده و می‌شود، از مهمترین این افکار، تلقی غربی از دین است. بدین صورت که شرق‌شناسان غربی ابتدا دین را «موضوع» می‌کنند و سپس با سکولاریزه نمودن این موضوع، این موجود مفلوک جدیدالتأسیس را مورد بررسی و تحقیق علمی قرار می‌دهند و نتایج به دست آمده را به جای اینکه به همان شی مورد پژوهش و تحقیق نسبت دهند، آن را

یک راست به «دین» نسبت می‌دهند (لاریجانی، ۱۳۷۷: ۸۸).

در حالی که اسلام و مسیحیت به هیچ روی با همدیگر قابل مقایسه نیستند و به تعبیر دکتر شریعتی قیاس اسلام و مسیحیت، قیاس مع‌الفارق است (شریعتی، ج ۷۵: ۱۳۷۵، ۵). جلال آل احمد در مقایسه بین اسلام و مسیحیت، آن را یک تقلید کورکورانه خوانده، می‌نویسد: «... مسیحیت برای اداره امور معاش و معاد مردم راهی نداشت و به این دلیل اصلی بود که روشنفکران اروپایی در جستجوی نوع اداره‌ی امور معاش مردم، آن همه راه را پیشنهاد کردند. اخلاقیاتی که محتوای اصلی مسیحیت است، جایی برای مبحث عقود و معاملات و سیاست ندارد ... اما اسلام و به خصوص تشیع آن همه مباحث و در همه آن‌ها فراوان قانونگذاری کرده است و حرف و سخن زده است (آل احمد، ۱۳۵۶: ۷۷). اسلام بر خلاف ادیان دیگر از جمله مسیحیت، تمامی مولفه‌ها و توانش‌های لازم را برای ایجاد توسعه بر محور انسانی را نه تنها داراست بلکه خود به هنگام ظهورش برای برپائی چنین توسعه و پیشرفتی فراخوان جهانی داشته است. حال با رعایت نهایت اختصار، آیات و روایاتی را که نشان می‌دهد که اسلام با توسعه به طور عم و شاخص‌های توسعه سیاسی به طور اخص سازگار است را معرفی می‌کنیم:

۱- ضرورت مشورت با اهل نظر

در کتاب و سنت اصل شورا و ضرورت مشورت با اهل نظر، که شیوه‌ای اجتناب‌ناپذیر در مدیریت جامعه اسلامی است، پذیرفته و تأکید شده است. خداوند متعال به صورت امر و فرمان مشعر بر وجوب، التزام به شورا را بر پیامبر مقرر داشته و بر احترام به دیدگاه‌ها و نظرات پیروان تأکید می‌ورزد و آن را از خصایص رهبری و از رموز پیروزی می‌شمارد. چنانکه فرمود: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ و لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران، آیه ۱۵۹)

علاوه بر آیات قرآن کریم، احادیث زیادی در باب مشورت از زبان ائمه نقل شده است. چنانکه امام علی «ع» فرمود: «حَقَّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعَقْلِ وَ يُضْمَ إِلَى عِلْمِهِ عِلْمَ الْحَكَمَاءِ (آمدی، غررالحکم، ج ۱: ۱۶۹).

مشورت برای ولی فقیه از مقوله مستحبات نیست بلکه از واجب‌ترین واجبات است؛ زیرا تنها راه تشخیص مصالح امت است و فقیه حق تعدی از آن را ندارد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ ه: ۴۸۹). علاوه بر ادله نقلی، دلیل عقلی نیز به سبب نزدیکتر به واقع بودن نتیجه شورا و تبادل نظر، بر لزوم رعایت شورا در امور مربوط به مصالح عمومی حکم می‌کند و می‌توان گفت اصل شوری از مستقلات عقلیه به شمار می‌رود. اصل شوری در اسلام اختصاص به مسائل فردی و مصالح شخصی ندارد و قابل تعمیم به همه امور و شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مسائل حکومتی می‌باشد (زنجان، ۱۳۶۷: ۱۲۵).

۲- نصیحت پیشوایان مسلمین و انتقاد سازنده از آنان
 نصیحت و انتقاد سازنده از جمله مسائلی است که شریعت اسلام از طریق آن خرد جمعی مسلمانان را به ارزیابی نقادانه عملکرد زمامداران اسلامی فرا می‌خواند و بدین وسیله ادعای انتقاد ناپذیری عملکرد حاکم اسلامی را خنثی کرده و مسلمین را به مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی - اجتماعی خود و رقم زدن مصالحشان دعوت می‌کند. وظیفه انتقاد رهبری جامعه اسلامی منافاتی با وظیفه اطاعت از حاکم اسلامی ندارد. نصیحت در نظام اسلامی حق مردم است و مردم براساس این حق می‌توانند نسبت به زمامدار اسلامی نظرات انتقادی و نصایح خود را مطرح سازند و او را مورد سؤال قرار دهند زیرا حکومت اسلامی در برابر مردم مسئولیت دارد. با توجه به این حق نمی‌توان حکومت دینی را فقط حکومت تکلیف قلمداد کرد، بلکه صحیح آن است که آن را حکومتی مرکب از حقوق و تکالیف متقابل مردم و حاکم اسلامی نامید. با توجه به مسئول بودن حاکم در برابر مردم و نظارت آنان بر عملکرد حاکم و زمامداران جامعه اسلامی و لزوم انتقاد سازنده از آنان از یک سو، و از سوی دیگر اینکه موضوع شناسی منوط به خرد تخصصی جمعی است، بنابراین نظرات و دیدگاه‌های کارشناسی قابل نقد و انتقاد می‌شود و می‌توان به این نتیجه منطقی رسید که موضوع شناسی، تصمیم‌گیری و عملکرد حاکم اسلامی نیز مشمول نصیحت و انتقاد واقع شده است.

۳- وجوب امر به معروف و نهی از منکر
 مسئله امر به معروف و نهی از منکر، که وظیفه فردی و اجتماعی مسلمین شمرده شده است، از تجلیات مشارکت سیاسی - اجتماعی و دخالت آنان در تعیین سرنوشت خود است؛ اما این اصل از حد حق فراتر رفته و مشارکت سیاسی را به حد تکلیف رسانده و جامعه و وجوب بر آن پوشانده است. حدیث «لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق» (حر عاملی، ج ۱۱، ۱۴۰۱: ۴۲۲) یا «من أرضی سلطاناً جائراً بسخط الله خرج عن دین الله» (همان). و احادیث فراوان دیگر، همه مشعر بر ضرورت حضور همه جانبه انسان‌ها در عرصه حیات اجتماعی سیاسی برای نظارت بر عملکرد زمامداران جامعه اسلامی است.

۴- خشونت‌زدایی از سیاست

در فرمان حضرت علی (ع) به مالک اشتر که در آن ظرایف و دقایق حکمرانی بر مردم بیان شده است به دو مسئله، که با موضوع توسعه سیاسی مناسب است، اشاره شده است: الف) خشونت‌زدایی از عرصه سیاست، ب) تقدم صلاحیت و اکتساب در

گزینش و استخدام سیاسی بر انتساب و وابستگی. در باب مطلب اول فرمودند: ایاک والدمأ و سفکها بغیر حل فانه لیس شی ادنی لثمه ولا اعظم لتبعه و انقطاع مدۀ من سفک الدمأ بغیر حقها... فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام فان ذلک مما یضعفه و یوهنه بل یزیله و یقله ... بر تو باد پرهیز شدید از خونریزی حرام؛ زیرا خونریزی به ناحق سریع‌تر از همه چیز انتقام را می‌انگیزد و عاقبت بدی که دنبال دارد شدیدتر از همه چیز گریبان آدمی را می‌گیرد و برای زوال نعمت بیش از همه عوامل مؤثر است و روزگار عمر قاتل را زودتر به پایان می‌رساند... هرگز سلطه زمامداری خود را به ریختن خون حرام تقویت مکن زیرا اینگونه تقویت خود از عوامل تضعیف و وهن سلطه زمامداری بلکه سبب زوال و انتقال آن می‌گردد (نهج البلاغه، فرمان علی (ع) به مالک اشتر، نامه ۵۳: ۲۳۶). یا در جایی دیگر فرمودند: «ولا تکنون علیهم سبعا ضاریاً تغتتم اکلهم فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق» یعنی بر مردم، درنده‌ای خونخوار مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری زیرا مردم بر دو صنفند یا برادر دینی تو هستند یا نظیر تو در خلقت (همان، ص ۲۰۲).

آن حضرت در نامه یاد شده شرایط استخدام و گزینش سیاسی - اجتماعی را نیز چنین بیان فرمودند: «ثم النظر فی امور عمالک فاستعملهم احبتاراً ولا تولهم محاباهً و اثره - در امور کارگزارانت دقت کن و تیزبین باش و آنان را با آزمایش و امتحان و تحقیق و کشف صلاحیت انتخاب کن و از روی بخشش بی علت و از روی دلخواه خودت و استبداد رأی بکار نگمار (همان، ص ۲۱۸).

۵- محاسبه‌گری و عاقبت‌اندیشی

در روایات منقول از معصومین «ع» بر رعایت و به کارگیری اصل محاسبه، عاقبت‌اندیشی و دورنگری و توجه به پیامدهای عمل تأکید شده است. چنانکه امام باقر (ع) از قول پیامبر «ص» فرمود: «اذا هممت بأمر فتدبر عاقبته فان یک خیراً و رشداً فاتبعه و ان یک غیا فدعه. چون در اندیشه انجام دادن کاری برآیی در عاقبت آن تدبیر کن تا اگر نیک است و در راه درست به آن دست یازی و اگر مایه گمراهی است آن را فروگذاری (مجلسی، ج ۱۳۸، ۷۷، ص ۱۳۰).

حدیث فوق و بسیاری روایات دیگر نشان می‌دهد که مؤمن، و به طریق اولی حاکم اسلامی که متولی امور جامعه اسلامی است، باید قبل از هرگونه اقدامی به پیامدها و نتایج آن توجه داشته باشد و در صورت غلبه مصالح بر مفاسد بدان همت گمارد و این محاسبه و دوراندیشی نافی اصل ضرورت عمل به تکلیف نیست؛ زیرا تکلیف پس از توجه به شرایط و لوازم و توجه به دو عنصر زمان و مکان و مذاقه عقلی در آن مشخص می‌شود.

۶- توجه معقول به دنیا

در مکتب شیعه توجه متعادل به دنیا و بهره‌گیری معقول از آن تأکید شده است و رهبانیت، گوشه‌گیری و ترک دنیا مورد مذمت ائمه معصومین^ع قرار گرفته است. مثلاً، در قرآن مجید درباره دنیا و بهره‌گیری از آن آمده است:

«قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق» بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده و نیز روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ (قرآن مجید، سوره نحل، آیه ۱۱۴).

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «یا عثمان ان الله تبارک و تعالی لم یکتب علینا الرهبانیه انما رهبانیه امتی الجهاد فی سبیل الله» ای عثمان - خدای تبارک و تعالی رهبانیت را بر ما لازم نکرده و رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است. (مجلسی، ۱۳۸۸ ه، ج ۸: ۱۵) پس شرایط و شاخص‌های توسعه سیاسی، همانند توجه معقول به دنیا و بهره‌گیری متعادل از آن و نفی دنیا‌گریزی، اتکا به خرد جمعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی، مشارکت سیاسی مردم در تعیین سرنوشت خود، خشونت‌زدایی از سیاست، اتکا به آمیختن سعی و خطا در تصمیم‌گیری و انتقاد پذیری متولیان جامعه در قالب ارزش‌های مذهب شیعه پذیرفتنی است و از این زاویه می‌توان گفت که فرهنگ سیاسی تشیع موانعی فرا روی توسعه قرار نمی‌دهد. باید یادآور شد که قوانین ثابت و مقررات متغیر در شیعه اصولی، موضوعات عرفیه، احکام حکومتی و اجتهاد و توجه به نقش زمان و مکان در آن از جایگاه‌های عقل‌گرایی و مواضع توجه به خرد جمعی تخصصی است. نگرش پوزیتیویستی به توسعه سیاسی، عقلانیت نظام سیاسی و معقول شدن اقتدار سیاسی به مفهوم نفی حاکمیت هرگونه عناصر و ارزش‌های فرا انسانی در سیاست و مترادف دانستن توسعه سیاسی با دموکراسی به مثابه فلسفه، جهان‌بینی و ایدئولوژی معهود در اندیشه سیاسی غرب با نگرش شیعی نسبتی ندارد و از این نظر آن دو جمع‌ناپذیرند و عقلانیت شیعی مترادف عقلانیت ابزاری به مفهوم وبری نیست بلکه با صبغه حقانیت عجین شده است.

جایگاه دین در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

با توجه به وضعیت فرهنگی ایران، این نکته به خوبی روشن است که حاکمیت کنونی جامعه بر دین و نگرش‌های فرادنیایی استوار است و این جامعه، مسائل دینی را نه تنها در سرنوشت فرد بلکه در کلیه شئون اجتماعی خویش نیز اساس کنش و واکنش قرار داده است. هم‌چنین در گذشته تاریخی خویش، عقاید و شعائر دین کم و بیش در تمام زوایای فکر و عمل این مردم اثر داشته است. دینی بودن مردم ایران پدیده‌ای است ریشه‌دار و کهن که سابقه چند هزار ساله دارد، چنان‌که به شهادت تاریخ، ایرانیان

همواره متدین بوده‌اند: از دوره ظهور زرتشت و دوران اشکانیان و پس از اسلام. بنابراین جامعه ایران علیرغم تنوع نژادها، ملیت‌ها و موقعیت‌های جغرافیایی متفاوت به عنوان یک جامعه دینی که بسیاری از باورها، عقاید، ارزش‌ها و آداب و رسومش، نشأت گرفته از دین و مذهب است، شناخته می‌شود. در طول تاریخ گذشته این ملت و جامعه همواره دین نقش بسزایی داشته و همواره عامل تحریک و تغییر در تکاپوی اجتماعی آن جامعه شناخته شده است. پرداختن به اندیشه دینی و مذهب و مهم جلوه دادن نقش اصول و فروع دین در ایجاد باورهای فرهنگی این جامعه، امری ضروری و الزامی است و باید پذیرفت که دین و مذهب در این جامعه می‌تواند آمال و چشم اندازها و جهت حرکت انسانی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین باید جایگاه و نقش اندیشه دینی در فرآیند توسعه این جامعه به خوبی تبیین گردد (اکبری، ۱۳۷۸: ۱۱۰-۱۰۹).

تا این جا بر ما مسلم شد که دین اسلام بر خلاف دین تحریف شده‌ی مسیحیت نه تنها ضد توسعه نیست بلکه به عنوان یک عامل تسهیل کننده در توسعه و بخصوص توسعه سیاسی مطرح می‌باشد اکنون این سؤال پیش می‌آید که دین اسلام و مذهب شیعه که مذهب اکثر مردم ایران می‌باشد چگونه می‌تواند به روند توسعه سیاسی در ایران کمک کند؟

جمهوری اسلامی به عنوان مدلی از حکومت در اسلام هم اکنون نظام حاکم بر ایران است. اصول و معیارهای این حکومت بر گرفته از منابع اسلامی می‌باشد و قانون اساسی جمهوری اسلامی مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران است و بر اساس اصول و ضوابط اسلامی تدوین شده است. قانون اساسی عصاره‌ی آن اندیشه دینی‌ای است که طی یک قرن اخیر در صحنه عمل و نظر مشغول چالش با اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی رقیب در عرصه جامعه و تاریخ ایران بوده است.

متن قانون اساسی با توجه به مقدمه آن متنی ایدئولوژیک و در موارد مختلف مبتنی بر آیات و نصوص قرآنی است، بر اساس این قانون، قانون‌گذاری بر مدار قرآن و سنت جریان می‌یابد. چرا که هدف از حکومت در اسلام رشد دادن انسان و حرکت به سوی نظام الهی است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۵۷).

قانون اساسی حاوی اصولی است که می‌تواند فرایند توسعه را به طور کلی تسهیل نماید و جامعه اسلامی ایران را به حیاتی با عزت نفس و اتکا به خود همراه با گسترش دایره‌ی انتخاب در همه زمینه‌ها رهنمون باشد.

در قانون اساسی لفظ توسعه سیاسی نیامده است لذا برای بررسی دیدگاههای قانون اساسی در این زمینه باید محتوای اصول آن را بررسی نمود تا از طریق آن، این بعد از توسعه آشکار گردد.

جایگاه توسعه سیاسی در قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نحو بسیار گسترده و با اصول فراوانی زمینه‌های تحقق توسعه سیاسی را فراهم نموده، گرچه از ابتدا تا انتها نامی از توسعه سیاسی به میان نیاورده است.

برای بررسی همه جانبه توسعه سیاسی در قانون اساسی باید اصول آن مورد دقت قرار گیرد تا توجه و عنایتی که قانون اساسی برای این وجه از توسعه قائل است، آشکار شود. برای توسعه سیاسی شاخص‌های گوناگونی ارائه شده است. ولی شاخص‌های مهم آن عبارتند از:

- ۱) مشارکت مردم در همه عرصه
 - ۲) حکومت قانون نه فرد
 - ۳) اقتدار دولت در پاسخگویی به نیازهای مردم
 - ۴) میزان مشروعیت نظام و اعتماد مردم به دولتمردان (سریع‌القلم، جلد ۲، ۱۳۷۶، ص ۸۶)
 - ۵) آزادی
 - ۶) وجود احزاب سیاسی و جناح‌های مختلف
- این موارد را همه صاحب‌نظران توسعه سیاسی پذیرفته‌اند که جامعه را باید برای فضای مناسب سیاسی آماده کرد.

شاخص‌های توسعه سیاسی در قانون اساسی

الف) مشارکت

با توجه به اهمیت انسان و حق الهی او در حاکمیت برسر نوشت خویش، این ملت است که رقم زننده سرنوشت خویش می‌گردد. درست است که بر اساس اندیشه دینی تبلور یافته در قانون اساسی در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده ولایت فقیه است. ولی تعیین همین رهبر الهی بر عهده خیرگان منتخب مردم است، رهبری که در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است (اصل ۱۰۷).

۱- بند هشتم از اصل سوم، با صراحت تمام، دولت را موظف کرده است که همه امکانات خود را برای تحقق مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی خویش به کار بندد.

۲- بند هفتم از اصل سوم، تامین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را در حدود قانون از وظایف دولت دانسته است.

۳- اصل ششم، در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آرای عمومی اداره

شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه پرسی.

۴- اصل بیست و چهارم و بیست و ششم، تاکید بر آزادی مطبوعات: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند. احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط بر اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی قانون اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، در صدد زمینه سازی مشارکتی است که به واسطه آن همه افراد اجتماع در تمام مراحل تصمیم گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز دخیل و سهمیم باشند. به همین جهت است که علاوه بر انتخاب غیرمستقیم رهبر، این خود مردمند که رئیس جمهور را که پس از رهبر عالی‌ترین مقام کشور است، با رأی مستقیم بر می‌گزینند. این ملت است که با انتخاب مستقیم نمایندگان مجلس و به قوه مقننه وجود می‌بخشد.

بدین سان از صدر تا ذیل نظام سیاسی کشور مشارکت مردم کاملاً پیش بینی و بدان امر شده است. امر مشارکت مردم تا بدان حد جدی است که در اصل ۵۹ قانون اساسی آمده است که در صورت لزوم در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. حتی امر بازنگری در قانون اساسی نیز در نهایت بایستی با مراجعه به آراء عمومی تحقق یافته و رسمیت یابد.

ب) حکومت قانون نه فرد

۱- بند پنجم از اصل سوم، دولت موظف شده است راه را برای هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی مسدود کند.

۲- اصل نوزدهم، مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد شد.

۳- اصل بیستم، همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام بر خوردارند.

۴- بندهای نهم و چهاردهم از اصل سوم، دولت موظف است همه امکانات خود را برای رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه افراد در تمام زمینه‌های مادی و معنوی، در تامین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون به کار بندد. امام خمینی(ره) بر

حاکمیت قانون اهتمام خاص داشته و از نظر ایشان حکومت‌هایی که به قانون اعتنا و التزام ندارند، مطرود است.

ج) اقتدار دولت در پاسخ‌گویی به نیازهای مردم

میزان اقتدار دولت در پاسخ‌گویی به نیازهای مردم نیز یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی محسوب می‌شود. در این باره ذکر دو نکته حائز اهمیت است. ۱- بررسی این شاخص از این لحاظ که آیا دولت از نظر قانونی اقتدار مناسب را در پاسخ‌گویی به نیازهای مردم دارا است یا نه؟

۲- منظور از دولت نیز قوه مجریه به تنهایی نیست، بلکه مقصود مطلق حاکمیت در یک کشور است. قانون اساسی این حاکمیت را تثبیت نموده و قدرت متناسب با اعمال حاکمیت را در اختیار مجموعه نظام گذاشته است. لذا در مقدمه قانون اساسی به تشریح حاکمیت در نظام اسلامی پرداخته و بیان داشته است: حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید. ملت ما در جریان تکامل انقلابی خود از غبارها و زنگارهای طاغوتی زدوده شد و از آمیزه‌های فکری بیگانه خود را پاک نموده، به مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی بازگشت و اکنون بر آن است که با موازین اسلامی، جامعه نمونه (اسوه) خود را بنا کند. بر چنین پایه‌ای رسالت قانون اساسی این است که زمینه‌های اعتقادی نهضت را عینیت بخشد و شرایطی را به وجود آورد که در آن، انسان با ارزش‌های والا و جهانشمول اسلامی پرورش یابد.

از طرفی حکومت حق ندارد در اعمال حاکمیت خود از شیوه‌های استبدادی کمک بگیرد. قانون اساسی تضمین‌گر هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سر نوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند. بند ششم از اصل سوم، بر محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی تأکید کرده است.

اصول (۳، ۹، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۲، ۸۲) قانون اساسی دولت را موظف نموده است که زمینه‌های رشد و شکوفایی استعدادها، خلاقیت و تعالی جامعه را در قالب نهادهای قانونی فراهم سازد و یا دولت را از انجام اموری که به صلاح و مصلحت کشور و ملت نیست، برحذر داشته است. آنچه از اقتدار دولت مراد است، موضوع قانونگذاری و بسترسازی می‌باشد، زیرا حاکمیت می‌تواند، با توجه به خواست‌ها، نیازها و مصالح و بررسی امور با قانون‌گذاری و بسترسازی و تدوین راهکارهای اجرایی

مناسب، پاسخگوی نیازهای مردم باشد.

(د) میزان مقبولیت نظام و اعتماد به دولت مردان

مقبولیت در بهترین وجه زمانی تحقق می‌یابد که عموم ملت در صدد تعیین حاکمان جامعه‌ی خویش برآیند و دیدگاه‌ها و خواسته‌های خویش را با تعیین مناسب‌ترین افراد برای اداره امور کشور، اعمال نمایند.

۱- اصل پنجم، ملت ایران در همه‌پرسی یازدهم و دوازدهم فروردین (۱۳۵۸) با رای به جمهوری اسلامی، نظام حکومتی جامعه را ترسیم نمودند و محتوای اسلام را در قالب جمهوریت نظام پذیرفتند و با رای به قانون اساسی ولایت امر و امامت امت را بر عهده فقیه عادل و با تقوا و آگاه به زمان، شجاع و مدیر و مدبر نهادند.

طبق اصل ۱۰۷ تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط در اصل ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی بررسی و مشورت می‌کنند و هر گاه یکی از آنها را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات اصل ۱۰۹ تشخیص دهند او را به عنوان رهبری انتخاب می‌کنند. ولایت فقیه مشروعیت خود را از راه انتصاب کسب می‌کند و از این جهت مشروعیت او الهی است، ولی بعد مقبولیت آن با پذیرش مردم صورت می‌گیرد تا مردم به ولی فقیه مستقیم و یا غیر مستقیم رأی ندهند. ولایت او از قوه به فعل در نمی‌آید. در دیدگاه تشیع مقبولیت و مشروعیت کاملاً از یکدیگر متمایز هستند، مولفه مقبولیت از ناحیه مردم تأمین می‌شود و مولفه مشروعیت منشأ الهی دارد. بنابراین از آن جایی که تا مردم رضایت نداشته باشند یک چنین حکومتی نمی‌تواند در عالم واقع ظهور کند بنابراین می‌توانیم بگوییم که حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه مردمی‌ترین نوع حکومت است. چراکه در نظام‌های دیگر حاکمان می‌توانند از طریق قوه قهریه خود را بر مردم تحمیل کنند اما در حکومت اسلامی این قاعده کاملاً مردود است و مردم مختار و آزادند که نظام سیاسی خود را انتخاب کنند و ولی فقیه که دارای مشروعیت الهی است هیچ‌گاه نمی‌تواند صرفاً بر مبنای خواست شخصی و منافی با فقه اسلامی و قانون اساسی حکم نماید.

۲- اصل دوم، در این اصل اموری وجود دارد که یا شاخص‌های برای توسعه سیاسی محسوب می‌شود یا لازمه‌ی توسعه سیاسی می‌باشد این امور عبارتند از:

بند پنجم، طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب

بند ششم، محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی

بند هفتم، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون

بند هشتم، مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و

فرهنگی خویش

بند نهم، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی
بند دهم، ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیرضروری

ه) آزادی

اصل نهم قانون اساسی ضمن تأکید بر آزادی، حدود آن را در ارتباط با استقلال کشور به صراحت تعیین کرده است: «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آن‌ها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی و نظامی و تمامیت ارضی ایران، کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»

ی) وجود احزاب سیاسی و جناح‌های مختلف

از لوازم یک حکومت مردمی و مبتنی بر دموکراسی، پذیرش وجود احزاب و جناح‌های مختلف فکری است. احزاب همانند شوراها، نظامی است که مشارکت مردم در امور سیاسی و اجتماعی را آسان می‌کند. در جمهوری اسلامی نیز وجود احزاب و جناح‌های مختلف و نیز اصل شورا پذیرفته شده است. بدون تردید اصل ۲۶ قانون اساسی صریحاً مشروعیت احزاب سیاسی را تضمین نموده و آن را به عنوان یک نهاد رسمی در عرصه سیاسی کشور به رسمیت شناخته است و با تأکید بر آزادی احزاب حدود فعالیت آنان را هم تعیین کرده است: «در احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آن‌ها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن‌ها مجبور ساخت.»

بنابر قواعد تفسیر منطقی متون حقوقی، مفاد قیود و شروط مذکور در اصل ۲۶ آن است که فعالیت سیاسی احزاب در همه زمینه‌ها که معارض با قیود مذکور در اصل ۲۶ نباشد آزاد است یعنی اصل اولیه در فعالیت‌های سیاسی احزاب، آزادی است و مستثنیات آن نیاز به اثبات و تطبیق موارد ممنوعه بر آن‌ها ندارد. از آن جا که قانون اساسی محدوده فعالیت احزاب را مشخص نکرده و به منع در چارچوب قیود و شرایط بسنده نموده، توسعه عرصه‌های سیاسی فعالیت احزاب با هیچ مشکل قانونی مواجه نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

فرض این تحقیق این است که توسعه سیاسی می‌تواند بر مبنای تفکر اسلامی بازتعریف و بازتولید شود. پس از عملیاتی نمودن تعاریف عناصر کلیدی مانند دین و توسعه سیاسی و بیان راهکارهای توسعه سیاسی در غرب و جایگاه دین در آن به بازخوانی و ردیابی آن‌ها در اندیشه اسلامی پرداخته و دیدیم که دین اسلام به عنوان دین خاتم و کامل، با داشتن اصول و معیارهای اساسی، تسهیل‌کننده و زمینه‌ساز توسعه سیاسی است و هیچ‌گونه تضاد و ستیزی میان دین یا حکومت دینی [اسلامی] با اصول و شاخصه‌های توسعه سیاسی وجود ندارد. اصول دینی مانند ضرورت مشورت با اهل نظر، نصیحت پیشوایان مسلمین و انتقادات سازنده از آنان، و وجوب امر به معروف و نهی از منکر، خشونت‌زدایی از سیاست، محاسبه‌گری و عاقبت‌اندیشی و توجه معقول به دنیا مغایرتی با اصول توسعه سیاسی ندارند.

بنابراین با استفاده از مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (به عنوان اصول و قواعد یک حکومت دینی) نشان داده شد که توسعه سیاسی می‌تواند از درون فرهنگ بومی (اسلامی- ایرانی) به وجود آید و کشور ایران به عنوان یک جامعه دینی و دارای یک حکومت دینی مبتنی بر یک قانون اساسی است که اصول آن برگرفته شده از قرآن و سنت بوده و این قانون اساسی به نحو گسترده و با اصول فراوانی زمینه‌های تحقق توسعه سیاسی را فراهم نموده است.

منابع و ماخذ

- آل احمد، جلال (۱۳۵۶)، در خدمت خیانت روشنفکران، تهران: بهروز.
- آمدی، عبدالواحد تمیمی، غررالحکم، جلد ۱.
- اخترشهر، علی (۱۳۷۶)، اسلام و توسعه، تهران: نشر سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- اکبری، نعمت‌الله (۱۳۷۸)، مباحثی از توسعه در ایران، اصفهان: نشر هشت بهشت.
- الیاسی، حمید (۱۳۵۹)، واقعیات توسعه نیافتگی، تهران: نشر برنامه و بودجه.
- امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۷.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶)، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیپاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران (دوره جمهوری اسلامی)، تهران: انتشارات نگاه معاصر.